

# کاروانش

## شرف نامه

بیا به بزم وطن شور و عشق بر پا کن  
سبوی غم بشکن می به جام مینا کن  
شراب پاک مغان نوش و در کمال  
ادب دو جرعه نیز نثار ره اهورا کن  
سرود پاکی و نیکی به گوش یار بخوان  
و در بلوغ خرد، یادی از اوستا کن  
بیا و زند بخوان تا سپیده با زرتشت  
شکوه جلوۀ خورشید را تماشا کن  
بگو که نیک بیندیش و نیک کن گفتار  
چو نیک شد همه کردار، شکر مزدا کن  
بگو که ملت ما سرفراز تاریخ است  
و دشمنان وطن را خفیف و رسوا کن  
پیام عز و شرف را بخوان ز شهنامه  
و رمز و راز شرفنامه را هویدا کن  
نبنسته دست ترا فتنه‌های چرخ بلند  
مقام خویش در اوج حماسه پیدا کن  
وطن که خسته شد از آیه‌های مکتب غم  
بیا و فارغش از گریه‌های بی جا کن  
بیا و پهنه این خطه خدایی را  
برای جشن خردپیشگان مهیا کن  
اگرچه گوش ستم از چرا گریزان است  
بیا تمام سخن را چرا و آیا کن  
چرا ز خون سیاوش برآمده ضحاک؟  
بیا به علم و خرد حل این معما کن  
تو قطره‌ای و منم قطره و وطن  
دریا بیا و قطره جان را نثار دریا کن  
به شوق دیدن فردای عشق و آزادی  
به نور دانش امروز، فکر فردا کن  
« امید » می‌چکد از ابر « اتحاد » بیا  
و بوستان وطن را دوباره احیا کن

مصطفی بادکوبه ای

## ای وطن ای مادر تاریخ ساز

ای وطن ای مادر تاریخ ساز  
ای مرا بر خاک تو روی نیاز  
ای کویر تو بهشت جان من  
عشق جاویدان من ایران من  
ای ز تو هستی گرفته ریشه ام  
نیست جز اندیشه ات اندیشه ام  
آرشی داری به تیر انداختن  
دست بهرامی به شیر انداختن  
کاوه آهنگری ضحاک کش  
پتک دشمن افکنی ناپاک کش  
رختی و رستم بر او پا در رکاب  
تا نبیند دشمنت هرگز به خواب  
مرز داران دلیرت جان به کف  
سر فرازان سپاهت صف به صف  
خون به دل کردن دشت و نهر را  
باز گرداندند خرمشهر را  
ای وطن ای مادر ایران من  
مادر اجداد و فرزندان من  
خانه من ، بانه من ، توس من  
هر وجب از خاک تو ناموس من  
ای دریغ از من که ویران بینمت  
بیشه را خالی ز شیران بینمت  
خاک تو گر نیست جان من مباد  
زنده در این بوم و بر یک تن مباد

علیرضا شجاع پور

## نهادی نوین

یکی پیلتن خیل گردن فراز  
بلند آرمان و جوان، چاره ساز  
تنومند و بشکوه و پیراسته  
ز ژرفای اسطوره برخاسته  
کمانگیر و چالاک و آرش نژاد  
یکی آریایی نسب، پاکزاد  
خردورز و فرزانه، دانش سگال  
ادب پرور، آزاده، نیکوخصال  
ز تاریخ میهن بس آموخته  
تجارب به یاد اندر اندوخته  
یکی نسل نو، افتخارآفرین  
خلف زادهٔ مام ایران زمین  
بپا خیزد این بار با عزم جزم  
به آهنگ صلح آفرینی نه رزم  
نیازد برون تیغ کین از نیام  
نباشد در اندیشهٔ انتقام  
فلک را شکافد، نه با تیغ کین  
نه با زخمهٔ خنجری خشمگین  
شکافد فلک را به نیروی علم  
به یارای نیروی بازوی علم  
به میهن نهادی نوین آورد  
نوید نظامی بهین آورد  
نیندیشد از تجربت های نو  
ز تدبیر نو، رأی و رویای نو  
براندازد آیین ددپروری  
ستمکاری و ظلم و ویرانگری  
همه رایت اجنبی بر درَد  
درفش کاویانی به پیش آورد  
ز بُن ریشهٔ دشمنی بر کند  
نهادی نمادینه پی افکند  
ز پندار نیک و به گفتار نیک  
بیاراید آیین کردار نیک  
گشاید قفس های در بسته را

نوازد اسیران دل خسته را  
غم دیگرانش کند درمند  
بود یاورِ مردم مستمند  
ز قانون مرگ آوران سر زند  
سرودِ خوشِ زندگی سر کند  
نکوهش کند رَسَمِ غم پروری  
نشاط آرد و شوق و رامشگری  
به شایاش، آغوش باز آورد  
به لحن سخن خنده باز آورد  
بشوید ز دفتر، مگر حرفِ ناب  
بروبد غبار از رخ آفتاب  
بجز با خرافه ستیزش مباد  
جز از جهل و غفلت گریزش مباد  
نه تحمیل ایمان کند بر کسی  
نه زائل کند باور هر کسی  
به یاد آرد: عضوی ز هر باورند  
«بنی آدم اعضای یک پیکرند»  
به هر سو، به هر قبله گاه نیاز  
به حاجت روایی نیارد نماز  
کند کُرنش، اما به دانشوران  
نه بر هیبت حشوِ وهم و گمان  
همه شأن انسان بود دین او  
طریق مساوات آئین او  
بپالاید اندیشه از من منی  
ز خودمحوری های اهریمنی  
نظرگاه فرداش ایران بود  
همه هم و پرواش ایران بود  
پس آنگه هم این نسل اسطوره ساز  
به خاک وطن با دل و چشم باز  
چو معمارِ نظمِ زبان دری  
خدانگارِ سخن پروری  
دراندازد از عدل «کاخی بلند  
که از باد و باران نیابد گزند

## جهانگیر صداقت فر